



وقتی دل دختر دایی ستاره شاد شد

قولی که روی زمین نماند

۴



سلامانه

تمرین خواب نماندن

بعد از نام و یاد خدای بزرگ و شکر نعمت های فراوانش،
سلام می کنیم به همه ی شما بچه های خوب که پراز
انرژی و شور و شوق هستید.

امید داریم که حال و احوالتان عالی باشد و از سه ماه
تعطیلی تابستان به خوبی استفاده کرده باشید.

این روزها وقتی کوچه و بازار و خیابان را نگاه می کنی، این طرف
و آن طرف، شور و شوق بچه ها هست. مردم در حال خرید و وسایل
درس و مدرسه ی بچه ها هستند. چه صحنه های زیبا و زندگی بخشی!

خب دوستان عزیز چند روز دیگر مدرسه ها باز می شود و باید سر ساعت
مشخصی هر صبح از خواب بیدار شوید و هماهنگ با برنامه ی درسی تان،
کتاب و دفترتان را آماده کنید و بعد از خوردن صبحانه و پوشیدن لباس تمیز
و مرتب، راهی مدرسه شوید.

خب بگویید بینم حالا وقت چیست؟ بله الان دیگر باید بیشتر به حرف
بزرگ ترها گوش کنید و سر شب بخوایید تا صبح خواب نمانید و توی کلاس
چرت نزنید. از قدیم ندیم ها گفته اند که «سحرخیز باش تا کامروا شوی»
هر کس زودتر از خواب بیدار شود، پیروز و موفق ترست.



طیبه ثابت

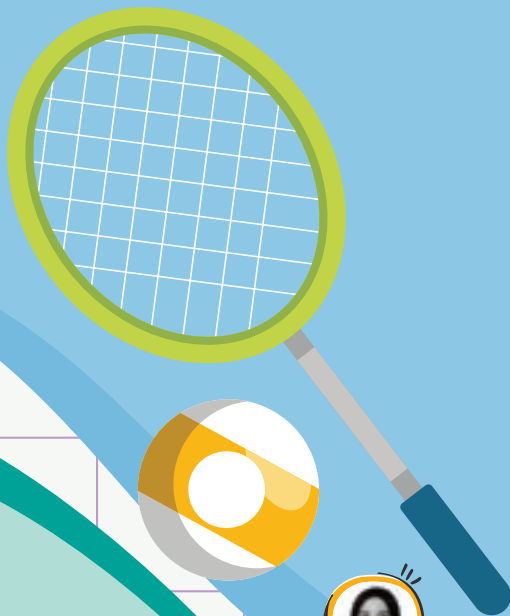
فهرست

تمرین سر لاک پشت و جغد ۱/
بهترین ۲/
تابلوی زیبای شانه تخم مرغی ۳/
قولی که روی زمین نماند ۴/
خوراک قارچ مقوی ۶/
داستان های پندآموز ۷/
دفاع مقدس ۸/
چه کسی زخم های ما را خوب می کند؟ ۱۰/
بچه ها در آغوش ابریشم، ۱۲/
آماده پیش به سوی مهر ۱۴/
خداحافظ تابستان مهر بان ۱۶/

صاحب امتیاز:
شهر داری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیر منما تم:
ارژنگ حائمی
دبیر کوله پشتی:
طیبه سادات ثابت
مدیر هنری:
سید هاشم دقیق
گرافیک و صفحه آرایی:
ملک جمعی
ویراستار:
طیبه غلامر ضایی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
پیام رسان روز نامه: ۰۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰
نشانی: خیابان کوهسنگی
دفتر مرکزی: ۱۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی مستقیم کوله پشتی: ۲۷۸
توزیع و امور مشترکین:
۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی ۴۷۱ و ۴۷۲





تمرین سرلاک پشت و جغد

سلام به شما دوستان ورزشکار. امیدوارم عالی باشید. امروز می‌خواهیم یک حرکت مناسب تقویت عضلات گردن را با هم انجام دهیم. این حرکت برای تمرینات گرم کردن مناسب است. ابتدا صاف بنشینید، شانه‌ها را رها و به روبه‌رو نگاه کنید. با هر شماره چانه را به سمت پایین و قفسه‌ی سینه خم کنید مثل لاک پشتی که سرش را داخل لاک می‌برد. دو ثانیه در همین حالت بمانید و سپس به حالت اول برگردید. حالا سر و گردن را به سمت چپ بچرخانید و دو ثانیه مکث کنید و سپس به سمت راست بچرخانید مثل یک جغد باهوش. یادتان باشد این حرکت را به آرامی انجام دهید و حرکت ناگهانی نکنید.





بهترین

واقعاً این فصل هست
بهترین در فصل‌ها
کاش برگردد سریع
سال دیگر پیش ما

تا بیاید باز هم
فصل گرما و سفر
فصل بازی در حیاط
راحت و بی دردسر

می‌نشینم ماه‌ها
باز هم در انتظار
تا که تابستان شود
بعد سرما و بهار

فصل تابستان چرا
رفت مثل برق و باد؟
می‌شوم دل‌تنگ او
بعد از این خیلی زیاد



تصویرگر: یاسمن ثنائی





تابلوی زیبای شانه تخم مرغی

موافقید امروز با هم یک آویز گل زیبا با شانه تخم مرغ درست کنیم و بعد آن را به مادر یا پدر یا خواهر یا یک دوست هدیه بدهیم؟ هیچ چیزی زیباتر از آن نیست که هدیه، حاصل هنر دست های خودتان باشد. پس دست به کار شوید. شانه های تخم مرغ به راحتی با دست تکه تکه می شوند. اگر خوب دقت کنید برجستگی های شانه تخم مرغ شبیه گل است. دور آن ها را با قیچی شکل گل شش پر برش بزنید. چند برگ هم برش بزنید. حالا گل ها و برگ ها را با سلیقه ی خودتان رنگ و با دکمه تزئین کنید. در جعبه ی تخم مرغ را قیچی کنید. ابتدا از پشت یک نخ را محکم بچسبانید. داخل فرورفتگی ها را چسب بزنید. گل ها را داخل آن ها بچسبانید. برگ ها را دور جعبه بچسبانید. حالا شما یک آویز گل زیبا دارید.



چی لازم داریم؟

شانه ی تخم مرغ

آبرنگ یا گواش یا ماژیک

چسب

سیم روکش دار

دکمه

وقتی دل دختردایی ستاره شاد شد

داستان

قولی که روی زمین نماند



راوی: پیمان

گفت: «بابا قول داده بودی روز اول مهر منو خودت ببري مدرسه.» همان طور خشکمان زده بود که چه بگوئیم. ستاره روی قاب عکس دایی مهدی سرش را گذاشت. همان موقع فکری به سرم زد. گفتم: «یادته بابات یه بار مارو برده بود بستنی بخوریم، همه توی ماشین بودیم. یادته پروانه، هوا خیلی گرم بود. دایی مهدی توی مسیری که می خواست بستنی هارو از اون ور خیابون برامون بیاره نصفشون رو خورد چون هوا گرم بود و بستنی ها داشتند آب می شدند.» ستاره خندید و صدای دایی مهدی را تقلید کرد: و گفت «بستنی زود آب میشه.»

پروانه هم خندید و گفت: «منم یادمه یه بار دایی مهدی جون می خواست از ما عکس دسته جمعی بگیره، ولی فیلم گرفته بود. اون فیلم رو دیدیم و همه کلی خندیدیم چون پیمان لبش تبخال زده بود و موهاش شونه نزده و سیخ سیخی بود.» ستاره خندید و گفت: «آره بابام خیلی مهربان بود!» کم کم لبخند روی صورت ستاره نشست. بعد هرکدامان خاطره ی شیرینی از دایی مهدی تعریف کردیم.

همان موقع دایی ماهان وارد اتاق شد و گفت: «راستی ستاره جان! امسال من روز اول مهر می برمت مدرسه. آماده باشی که میام دنبالت ها!»

چشم های ستاره از خوشحالی برق زد. از جا پرید و دایی ماهان را محکم بغل کرد. من به عکس دایی مهدی نگاه کردم. من می دانستم دایی مهدی پیش ما بود و از اینکه به دیدن ستاره آمدم و با هم صحبت می کردیم، خیلی خوشحال بود. شاید هم همه مان را وقتی اینجا نشسته بودیم در آغوش گرفته بود و یواشکی در گوشمان گفته بود: «من همیشه شما را می بینم و بهتون کمک می کنم بچه ها.»

تلویزیون روشن بود. همان طور که مشغول خوردن صبحانه بودم، حرف های آقای مجری توجهم را جلب کرد: «چند روز دیگر آغاز هفته ی دفاع مقدس است. روزی که رژیم بعثی صدام به کشورمان حمله کرد و نیروهای رزمنده ما هشت سال با ایستادگی و شجاعت اجازه ندادند یک وجب از خاک کشورمان به دست دشمن بیفتد...» همان طور که محو تماشای صحنه های جبهه و رزمنده ها بودم، مامان گفت: «راستی قراره عصری با خاله ها به خانه ی دایی مهدی بریم و یک سری بزنیم و احوالی بپرسیم. دایی ماهان میاد دنبالمون.» جواب دادم: «یادش به خیر دایی مهدی.» و رفتم مامان را بغل کردم که چشم هایش پر اشک شده بود.

دایی مهدی، یک قهرمان شجاع و مهربان بود که در جنگ دوازده روزه پای لانچر وقتی داشت از کشور و مردم دفاع می کرد، شهید شد. تمام طول روز به دایی و خاطره هایی که با او داشتم فکر می کردم و کتاب داستانی را که برای تولدم خریده بود ورق می زدم. خیلی زود عصر شد و دایی ماهان دنبالم آمد و همه راهی شدیم. توی شهر تابلوهایی از عکس شهدا دیدم. انگار با نگاهی به من لبخند می زدند.

وقتی رسیدیم به خانه ی دایی مهدی، بعد از سلام و احوال پرسی و پذیرایی، همه ی بچه ها رفتیم و سرگرم بازی و دنبال هم دویدن شدیم. دختردایی ستاره دوید سمت اتاقش. پروانه و پوریا هم دویدند. یکهو ستاره گوشه ی تخت نشست و عکس بابایش را محکم بغل کرد. آرام با عکس حرف می زد: «بابا جون بین مهمون داریم. همه اومدن خونمون. الان اگر بودی خیلی خوب بود.»

ستاره چند لحظه سکوت کرد و با صدای آرامی





خوراک قارچ مقوی



شهرزاد سلامت

آن روز عصر قرار بود دایی ماهان پیش بچه‌ها بیاید. مادر داشت برای عصرانه یک خوراکی خوش مزه و مقوی درست می‌کرد. او پیازها را داخل قابلمه سرخ کرد. بعد مقداری قارچ و فلفل دلمه‌ی سبز و قرمز را به آن‌ها اضافه کرد. وقتی مواد تفت داده شدند مقداری زرد چوبه و نمک و فلفل اضافه کرد. بعد از یک ربع که مواد کاملاً پخت، خوراک قارچ آماده شد. مادر آن را داخل ظرف ریخت و برای بچه‌ها و دایی ماهان آورد. بچه‌ها با دایی ماهان این خوراک خوش مزه را خوردند و کلی به آن‌ها خوش گذشت. بچه‌ها قارچ خواص زیادی دارد و برای تقویت سیستم ایمنی بدن خوب است.



چی لازم داریم؟

قارچ: ۲۵۰ گرم

پیاز: یک عدد

فلفل دلمه: ۲ عدد

زرد چوبه: به میزان دلخواه

نمک و فلفل: به میزان لازم

تصویرگری: استودیو شهرآرا



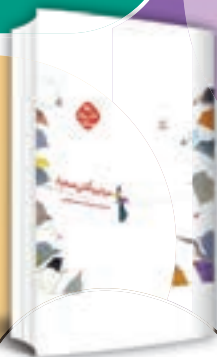


داستان‌های پندآموز



دوستان کتاب‌خوان و اهل مطالعه، حتماً می‌دانید که خواندن هر کتاب، درس و پند تازه و آموزنده‌ای در زندگی به ما می‌دهد. دو کتاب زیر به ما یادآوری می‌کند که نتیجه‌ی هر تلاشی برای ما باید ارزشمند باشد چرا که به مهارت‌ها و تجربه‌های ما اضافه می‌کند.

کتاب درباره‌ی هدیه‌ی است که برای دیدن دوست خود از جنگل به شهر می‌رود. هدیه با دیدن عکس خود در شیشه‌ها فکر می‌کند که زیبانیست و بالباس‌ها و چیزهای مختلف سعی می‌کند ظاهر خود را تغییر دهد. اما فقط ترسناک و سنگین می‌شود. او که خیلی از این موضوع ناراحت است دست به کاری می‌زند که واقعیتهای مهم و باارزش درباره‌ی خودش را می‌فهمد. خب بچه‌ها برای اینکه بدانید هدیه دست به چه کاری زد، بهتر است کتاب را بخوانید.



من این شکلی هستم

نویسنده: مسعود قره‌باغی
ناشر: کانون پرورش فکری
کودکان و نوجوانان ۱۴۰۱



یک سفر سریع

نویسندگان: نغمه رحیمی پور،
سمیه خالقی
ناشر: نشر تربیت ماندگار ۱۴۰۲

داستان این کتاب درباره‌ی حلزونی است که می‌خواهد به دیدن مادر بزرگش در یک قسمت از جنگل برود، اما سرعتش کم است. او تلاش می‌کند تا سریع‌تر حرکت کند. یک روز متوجه می‌شود دارد با سرعت زیادی حرکت می‌کند. او که از این اتفاق تعجب کرده است، با سؤال از حیوانات مختلف تلاش می‌کند علت این حرکت سریع را کشف کند. به نظر شما چرا سرعت او زیاد شده است؟ حالا وقتش است که خودتان با خواندن کتاب از راز سرعت او با خبر شوید.



تاریخ شجاعت ایران را ورق بزنیم

داستان ایستادگی

بچه‌های عزیز همه‌ی مارو حیه‌ی شجاعت و ایستادگی را دوست داریم. هفته‌ی دفاع مقدس دارد از راه می‌رسد. آیامی دانید دفاع مقدس یعنی چه و چه ارتباطی بین روحیه‌ی ایستادگی و مقاومت و دفاع وجود دارد؟ برای دانستن با ما همراه شوید.



جنگ خانه‌ها را خراب
را آواره می‌کرد. زره
می‌گرفتند.

۴



ما از جنگ خراب
سرزمینمان را

۳



بعضی چیزها برای آدم با ارزش و مقدس است مثل خانواده، دین، کشور و سرزمین. دفاع مقدس نامی است که مردم ایران برای دوران دفاع هشت ساله با حکومت صدام به کار می‌برند. چون در این جنگ مردم ایران برای دفاع از دین و سرزمینشان که برایشان با ارزش و مقدس بود، جنگیدند.

۱



۲

سال‌ها قبل، یک روز وقتی ما داشتیم در آرامش زندگی می‌کردیم و اصلاً به فکر جنگ نبودیم، ارتش صدام با کلی سرباز و تانک و هواپیما به ایران حمله کرد و شروع کرد به آتش زدن و خراب کردن و کشتن.





۹

۲۵ شهریور ۱۴۰۵
شماره ۲۹۹

۶

مردم ایران هشت سال ایستادگی
و دفاع کردند ولی اجازه ندادند
حتی یک وجب از خاک ایران
از آن دشمن شود. مردان
شجاع زیادی در این راه
شهید و مجروح و اسیر
شدند.



۵

دشمن فکر می کرد بعد از یک هفته
سرزمین ایران مال او می شود، اما
مردم ایران با شجاعت و با هرچه
اسلحه و مهمات داشتند جلوی
لشکر بزرگ دشمن ایستادند و
آن ها را مجبور به عقب نشینی
کردند.



۷

به جز مردان، زنان شجاع زیادی
هم در جنگ شرکت داشتند.
به رزمنده ها کمک واز
زخمی ها مواظبت
می کردند. حتی
نوجوان های زیادی
هم در جنگ بودند.
نوجوان های
شجاعی که بدون
ترس روبه روی
دشمن می ایستادند.



۸

مردم ایران در دوران دفاع
مقدس یاد گرفتند که با
شجاعت و اتحاد و ایمان،
می توانند بزرگ ترین
دشمنان را هم
شکست بدهند.



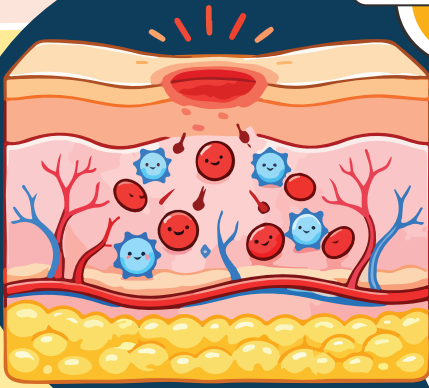
مردم
باغ ها و آتش



و دشمنان نمی آمد، اما باید از
آن که برایمان مقدس بود، دفاع
می کردیم. برای همین مردم با
شجاعت اسلحه به دست گرفتند
و جلوی تانک ها و
گلوله های دشمن
ایستادند.



دانستنی‌ها



با رازهای آفرینش بدن انسان آشنا شوید

چه کسی زخم‌های ما را خوب می‌کند؟

حتماً تا حالا برایتان پیش آمده که جایی از بدنتان زخمی شود. وقتی این اتفاق می‌افتد، بدون اینکه ما کار زیادی انجام دهیم، زخم کم‌کم خودش خوب می‌شود. شاید برایتان جالب باشد بدانید بدن ما چگونه این کار را انجام می‌دهد.

شهرزاد سعادتی

زنگ هشدار!

وقتی جایی از بدن زخمی می‌شود، بدن خیلی زود متوجه این اتفاق می‌شود. انگار یک زنگ هشدار به صدا درمی‌آید:

«اینجا زخمی شده! زود باشید، باید کاری کنیم!»

اولین کاری که بدن انجام می‌دهد، متوقف کردن خون‌ریزی است. چگونه؟ پلاکت‌ها، یعنی ذره‌های کوچکی که در خون ما هستند، خودشان را به محل زخم می‌رسانند و کنار هم جمع می‌شوند تا جلوی خون‌ریزی را بگیرند.

بعد از مدتی، روی زخم یک لایه خشک تشکیل می‌شود که به آن دَلَمه می‌گویند. دلمه مثل یک پوشش موقت است که از پوست آسیب‌دیده ما محافظت می‌کند. اما کار هنوز تمام نشده است!

نگهبان‌ها وارد می‌شوند!

وقتی پوست زخمی می‌شود، میکروب‌ها فرصت پیدا می‌کنند تا از راه زخم وارد بدن شوند. اینجاست که سیستم دفاعی بدن وارد ماجرا می‌شود. سلول‌های دفاعی خودشان را به محل زخم می‌رسانند و با میکروب‌های مزاحم مبارزه می‌کنند. این طور تصور کنید که آن‌ها مثل نگهبان‌هایی هستند که وظیفه‌شان مراقبت از بدن است و باید جلوی مهمان‌های ناخواسته را بگیرند!





۲۵ شهریور ۱۴۰۵
شماره ۲۹۹

تعمیرکارهای کوچک بدن



حالا نوبت تعمیر است! سلول های پوست شروع به ساختن سلول های تازه می کنند. کم کم قسمت آسیب دیده با سلول های جدید پر می شود و پوست تازه به وجود می آید. هر روز که می گذرد، زخم کوچک ترمی شود تا سرانجام خوب شود. البته بدن همیشه نمی تواند پوست را دقیقاً مثل روز اول بسازد. اگر زخم عمیق باشد، ممکن است جای آن روی پوست باقی بماند که به آن جای زخم یا اسکار می گویند.

بدن هیچ وقت بیکار نیست!

شاید جالب تر از همه این باشد که بدن فقط وقتی زخمی می شویم مشغول تعمیر نیست. بدن ما هر روز در حال تعمیر خودش است. برای همین هر روز سلول های قدیمی یا آسیب دیده از بین می روند و سلول های تازه جای آن ها را می گیرند. خیلی وقت ها ما متوجه این کارها نمی شویم، چون بدنمان بی سرو صدا و بدون اینکه از ما چیزی بخواهد، مشغول مراقبت از ماست. از این به بعد هر وقت روی دستت یک خراش کوچک دیدی، چند لحظه به آن فکر کن. زیر همان پوست، سلول های زیادی مشغول کار هستند؛ بعضی هایشان جلوی خون ریزی را می گیرند، بعضی ها از بدن دفاع می کنند و بعضی ها سلول های تازه می سازند.



چه بدن شگفت انگیزی!

بیا یک لحظه به اتفاقات عجیب بدنمان فکر کنیم. بدن ما طوری ساخته شده است که بتواند از خودش مراقبت کند و آسیب های کوچک را ترمیم کند تا ما بتوانیم به زندگی ادامه بدهیم. خداوند مهربان به فکر همه چیز ما بوده و این سیستم شگفت انگیز را در بدنمان قرار داده است. پس بیا بعد از خداوند تشکر کنیم و قدر این همه نعمت را بدانیم.



مصاحبه

نگارخانه رضوان

میزبان هنرمندان کوچک شهرمان شد

بچه‌ها در «آغوش ابریشم»

نمایشگاه نقاشی «آغوش ابریشم» که بازدیدکنندگان را به یاد یک آغوش لطیف و صادقانه از جنس خیال و احساس می‌اندازد، نتیجه‌ی خلاقیت و هنرمندی تعدادی از دوستان هفت تا پانزده ساله شما بود که در نگارخانه رضوان برپا شد. بچه‌ها در این نمایشگاه با پشتیبانی و راهنمایی مربی توانمندشان، منیره محمدی، ۱۴۶ اثر ارائه کرده بودند که برای خلق آن‌ها از تکنیک‌های

متنوعی مانند مدادرنگی، پاستل، مدادشمعی، گواش و همچنین شیوه‌های ترکیبی مانند میکس مدیا، کلاژ و تکسچر استفاده شده بود. با تعدادی از این هنرمندان کوچک گفت‌وگو کرده‌ایم که می‌خوانید.

شبنم کریمی



می‌خواهم نقاش معروفی شوم

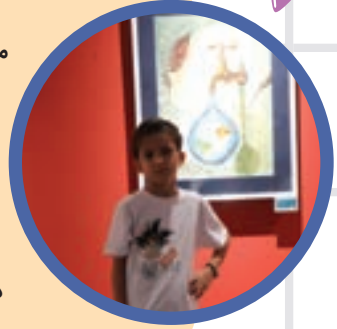
ماهان پهلوان هستم، کلاس ششم و چهارسال است کلاس نقاشی می‌روم، یکی از آثارم که در نمایشگاه شرکت داده‌ام «ساعت شنی» با تکنیک ترکیبی مدادرنگی و تکسچر، آبرنگ و گواش است. این طرح مفهومی است؛ قسمت بالا کارخانه‌ها و آلودگی‌هایی است که به طبیعت آسیب می‌زنند و قسمت پایین استفاده از انرژی‌های پاک مانند خورشیدی و بادی و اثر آن بر محیط زیست را نشان می‌دهد. از هشت سالگی نقاشی را نزد مهدی رباط جزی و سپس استاد جواد حسن زاده و حالا خانم منیره محمدی فرا گرفته‌ام. بیشتر به تکنیک مدادرنگی علاقه دارم. چهار اثر در نمایشگاه دارم و می‌خواهم در آینده نقاش ماهر و معروفی مانند استادان فرشچیان و کمال‌الملک شوم.



نقاشی هایم باید پیام داشته باشد



محمد پهلوان هشتم، ۹ ساله و دانش آموز مدرسه ی شهید کامجو. نقاشی را از هفت سالگی شروع کرده ام و بیشتر از مدادرنگی و آبرنگ برای نقاشی هایم استفاده می کنم. با چهار اثر در نمایشگاه شرکت کردم و اثری که خیلی برایم ارزشمند است «قطره ی آب» با مفهوم اهمیت صرفه جویی است، به این معنی که همان یک قطره ی آب چقدر می تواند برای ماهی ها و انسان ها مهم باشد. من تلاش می کنم طوری نقاشی بکشم که برای دیگران مفهوم و پیام داشته باشد و آن ها را به فکر فرو ببرد.



دوست دارم مانند استادام باشم

آوینا خرمی، هشت ساله هستم. مهم ترین نقاشی ام به نام «دختر زمین» است، دختری که با آرامش روی زمین خوابیده است. در آن از سبک آنالیز و کلاژ استفاده کرده ام که هر چه چشم روی اثر به سمت پایین می آید موهای دختر انگار به یک رودخانه تبدیل می شود. پنج اثر در نمایشگاه دارم، آثار دیگرم «پرواز نهنگ با بادکنک» و «خانه قارچی و نقاشی روی سنگ» هستند، بیشتر تکنیکم گواش است و دوست دارم در نقاشی مانند استاد محمدی باشم.



امضای کارم مامانم است

شیدا متحیدین هشتم. هفت ساله، دو سال است که زیر نظر خانم محمدی در رشته ی نقاشی کار می کنم و چهار تا از نقاشی هایی که کشیده ام را به نمایشگاه آورده ام، امضای کارم «ماه» است و در همه ی آثارم ماه دیده می شود زیرا اسم مامانم مهتاب است. از آثارم «یک خانه در بطری شیشه ای» است و همچنین «دختری روی ماه در حال کتاب خواندن» از آنجا که دوست دارم خانه ها از میوه باشند یکی از کارهای دیگرم خانه ی باب اسفنجی و به شکل آناناس است که در زیر دریا کشیده ام، نقاشی دیگرم درخت ها و خانه های آنالیز شده (خطوط جدیدی کشیده شده که در واقعیت وجود ندارند) و خرسی که روی ماه خوابیده است. بیشتر با گواش کار می کنم البته با آبرنگ هم کار کرده ام. دوست دارم در آینده یک نقاش مانند مربی ام خانم محمدی بشوم.



زمستان را بیشتر دوست دارم

سوفیا قدوسی هشتم، هفت ساله و از سه سال پیش نقاشی می کشم. بیشتر با مدادرنگی و گواش نقاشی می کشم. نقاشی های مهم من یکی درباره دنیای آبنباتی است و یکی هم درباره زمستان و تابستان است که آدم برفی و دریا دارد. خودم زمستان را بیشتر دوست دارم زیرا می توانم بروم برف بازی. در این نمایشگاه هفت نقاشی دارم که «قلم موی فضایی» هم یکی دیگر از آن ها است.





چند روز دیگر سال جدید تحصیلی آغاز می شود. مدرسه ها باز می شوند. بچه های عزیز حتماً شما هم منتظرید تا دوباره هم کلاسی ها و معلم های پتان را ببینید. برای شروع هر کاری، بهتر است از قبل آماده شویم و برنامه ریزی کنیم. وقتی آماده باشیم، کارها راحت تر و بهتر پیش می روند. فکر می کنید برای آماده شدن در اول مهر چه کارهایی می توانیم انجام دهیم؟ بیا ببینیم پروانه و پیمان چطور برای سال تحصیلی جدید آماده می شوند.



۴

آفرین!
پس لباس مدرسه ی تو هم آماده ست.



۳

منم لباس های
پارسالم رو آماده کردم و
توی کمد گذاشتم.

۲

ممنون
مامان جون! بدین بذارم
توی کمد که آماده باشه.



۱

پروانه جون،
اینم لباس مدرسه ات.
شستم و اتو کردم.

۷

آره، بعضی
وسایل پارسال منم هنوز
قابل استفاده هستن.



۸

آره، منم از
وسایل پارسالم که سالم
هستند استفاده می کنم.

۵

از اول مهر باید
زودتر بخوابیم که به موقع
بیدار بشیم.



۶

من زود زود می خوابم.
تا صد هم می شمرم که زود
خوابم ببره.





۹
می خوام این
دفتر رو برای امسال
دوباره جلد کنم.



۱۰
منم برنامه‌ی
کلاسی و درس‌ها رو تو
این دفتر می نویسم.

۱۳
کوله‌ی من هم
آماده شد! حالا دیگه خیالم
راحت!



۱۳
دیگه کیفم
آماده شد!

۱۲
خیلی خوبه!
با برنامه، کارها تون
راحت تر پیش میره.



۱۱
من و احسان و امید
می خوایم با هم درس بخونیم و
برنامه ریزی کنیم.

۱۶
بچه‌ها پاییز
اومده. داره بارون میباره.



۱۷
آخ چونم...
کلاس سوم شدم...
کلاس سوم!

۱۵
تابستون هم
تموم شد، مهر اومد!

خدا حافظ تابستان مهربان

روایت



این حرف همه ی بچه های
مدرسه ای است. آخرهای تابستان،
همیشه همین طور است. وقتی سرخوشانه سرگرم
گذراندن تعطیلات تابستانی دلخواهمان هستیم و
اوقات فراغت را در کنار خانواده به کارهای مورد علاقه مان
و مهارت های جدید می پردازیم، پاییز نقاش هزاررنگ و زیبا
آرام و بی صدا از راه می رسد و با قلم مویش رنگ های زرد و
نارنجی را به برگ ها و بوته ها می زند. یکی می گوید، تابستان
دارد تمام می شود و این می شود که به فکر رفتن به مدرسه
می افتیم. اینجاست که باید بگوییم خدا حافظ
تابستان مهربان.



طیبه ثابت



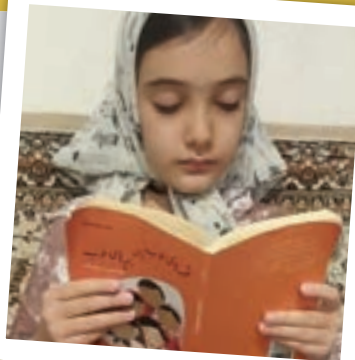
این دختر پرانرژی و خوب، آیدا قائمی کلوخی است. او
دانش آموز پایه ی چهارم است.



آیدا عاشق ورزش و جنب و جوش است. از
ژیمناستیک بگیر تا دوچرخه سواری. معمولا
جمعه ها همراه بابا و خواهرانش به پارک می روند و
دوچرخه سواری می کنند.



یکی از علاقه مندی های دیگر آیدا کتاب خوانی است. او کتاب داستان و شعر زیاد مطالعه می کند. تازگی ها هم دارد اشعار مولانا را از حفظ می کند. آیدا با الهام گرفتن از شعرهایی که خوانده است، برای خودش داستان می نویسد و داستان هایش را برای خواهرانش می خواند.



آیدا در طول تابستان به خوبی از وقت های اضافه اش استفاده کرده است و مهارت های خوبی در زمینه ی انجام کارهای خانه به دست آورده است. از گردگیری کردن بگیرتارسیدگی به گلدان های خانه و مرتب کردن وسایل اتاقش.



او برای بزرگ ترها، مخصوصا مادر بزرگ ها و پدربزرگ ها احترام زیادی قائل است و هر کمکی از دستش برآید برای آنها انجام می دهد.



آیدا دانش آموز درس خوانی است و از اینکه سال جدید تحصیلی شروع می شود، خیلی خوشحال است. همه ی وسایلش را برای رفتن به مدرسه آماده کرده است.



باتشکر از مامان آیدا





تصویرگر: یاسمن ثنائی